

بهمنیاربن مرزبان

فرزند افتخار آفرین ایران

غلامحسین رضائزاد

بنام خداوند جان آفرین
حکیم سخن، در زبان آفرین

فیلسوف بارعی، که تسوید این اوراق، اختصاص به تصویر زندگی فکری او دارد، از بلند پایگان سرزمین ایران است که در آغوش تربیت و تعلیم شیخ فلاسفه مشاء، حجة الحق، ابوعلی، پوریر و مندسینا، به درجات کمال و به مراتب رفیعی در علوم و حکمت، دست یافت. این حکیم ایرانی، در خانواده ای زرتشتی متولد گردید و زیر نظر و مراقبت فیلسوف مسلمانی چون شرف الملک، ابن سینا، نابغه عالم انسانیت، به اصول و فروع مباحث فلسفه، به اسلوب حکمای مشاء، نایل شد.

آغاز حیات جسمانی این پورسرفراز ایران، به درستی در کتب تاریخ حکماء و تراجم احوال دانشمندان و تذکره نویسان، مضبوط نیفتاده، لیکن به نقل از: «شمس-الدین محمد شهرزوری» صاحب کتاب «نزهة الارواح»، تا حدود سی سال، پس از درگذشت استادش ابوعلی، زندگی داشته و در سال ۴۵۸ هجری معادل ۱۰۶۵ میلادی بدرود حیات گفته است.

بهمنیار، پسر مرزبان از اهالی آذربایجان و به طور یقین - تا آنجا که مدارک موجود حاکی است - متدین به کیش زرتشتی بوده، لیکن صاحب «روضات الجنات» به نقل از شیخ ابوالقاسم انصاری کازرونی صاحب کتاب «سلم السماوات» می نویسد: در بدایت عمر زرتشتی بوده، و سپس به دیانات اسلام، تشریف یافته است. اما در حقیقت گرویدن این فیلسوف بزرگ، که جوهره استعداد و نبوغ ایرانی است، به آیین اسلام، روایات مضطرب و مختلفی موجود است، که به منظور رسیدن به حقیقت امر به تحقیق در آنها مبادرت می شود.

شهرزوری، در نزهة الارواح، می نویسد: «کان مجوسی الملة» و با اینکه در کتاب مزبور به ذکر آثار و تصانیف او پرداخته است، لیکن از مسلمان شدنش، سخنی به میان نیآورده، و پس از قطع و جزم بر زرتشتی بودنش، عبارتی از اسلام آوردن آن فیلسوف در ذیل ترجمه او، مندرج نکرده است، و با اینکه شهرزوری در سال ۶۸۷ هجری برابر با ۱۲۸۸ میلادی در گذشته و کتابش در تاریخ حکماء، یکی از قدیمترین کتب، نسبت به زندگی بهمینیار است، همچنان در مورد اسلام آوردن او، ساکت می باشد.

اما صاحب روضات الجنات در ترجمه بهمینیار بن مرزبان اعجمی آذربایجانی، پس از ذکر تألیف کتاب کبیر «التحصیل» برای دایی خود به نام منصور بن بهرام بن خورشید بن ایزدیار مجوسی، می نویسد: «و کان هو ایضاً علی المجوسیه فی البدایه، ثم اسلم کما هو المشهور» یعنی: بهمینیار نیز همانند دایی خود، در بدایت عمر، مجوسی بود ولی بدانگونه که مشهور است، سپس اسلام آورد، و بدنبال عبارت بالا، آورده: «و استدلال علیه ایضاً من کتابه» یعنی: و نیز بر مسلمان بودنش، از کتاب او - التحصیل استدلال کرده است.

از فحوای عبارت روضات مشهود است که استدلال کننده، به مسلمان شدن بهمینیار، دانشمند و حکیم و متکلم بزرگ محمد بن احمد خفری شاگرد صدر الحکماء دشتگی و همشاگردی فرزند صدر الحکماء، غیاث الدین منصور می باشد، که مطالب و عبارات بسیاری از کتاب التحصیل را در حواشی خود بر کتاب «شرح تجرید الاعتقاد» علامه حللی نقل کرده، و از مفاد مباحث التحصیل، چنین به دست آورده است که: بهمینیار به اسلام گرویده، زیرا در کتاب خود به روش حکیمان و متکلمان اسلامی، در مسائل حکمی بررسی کرده و به تحقیق پرداخته است.

لیکن به نظر این ناچیز، استدلال مزبور در مورد اسلام آوردن بهمینیار، علیل و ناتمام است، زیرا: شأن هر فیلسوفی، در مسائل حکمی و عقلی اینست که، بدون دخالت دادن بساورهای دینی خود، در هر مبحث علمی وارد شده، و پس از نقل و تفسیر اقوال موجود، به محاکمه میان آنها پرداخته، سرانجام در مقام انتصار يك

قول و تضعیف کلام دیگر برآمده، به بیان نظریه برگزیده خود مبادرت کند. بنابراین شیوه متعارف و معمول میان حکماء و دانشمندان، اگر فی‌المثل فیلسوف مسلمانی، در آراء حکمای فهلوی و خسروانی، یا در انظار علمی صائبی‌ها، بررسی ژرف و تدقیق کند، چنین فیلسوفی به صرف مطالعه علمی مزبور نه زرتشتی می‌شود و نه صائبی، به ویژه که تغییر دین آباء و اجداد، که با شیر مادر اندرون شده، امری سهل و بدین مقدار ساده نیست، تا با ورود در مسایل کیش دیگران، دست از دین خود برداشته و به قبول آیین مورد مطالعه، آنهم با میل باطن و طیب خاطر، تن در دهد، و یا اگر یک یا چند دلیل در یک مسئله یا مسائلی چند را بایرهان عقلی و علمی پذیرفت، این امر دلیل دست‌شستن او از کیش آباء و اجداد آن دانشمند یا حکیم نبوده، قبول چنین نظریه‌ای نیازمند به ساده‌لوحی بسیار است که با ژرف‌بینی علمی مغایرت دارد.

اما آنان که دلیل بر اسلام آوردن بهمنیار را، عبارت مندرج در التحصیل در فصل اول از مقاله سوم، و در مبحث تقدم و تأخر، نقل کرده‌اند، نمی‌تواند دلیلی تمام و برهانی موجه بر اسلام آوردن او باشد.

عبارت بهمنیار این است: «واما المتقدم بالشرف والفضل، فکما یقال: ان ابابکر متقدم علی عمر، و علی الصحابة اجمعین» یعنی: و اما مثال در مورد سبق و تقدم شرفی و به فضیلت، چنانکه گفته‌اند: تقدم ابوبکر است، بر عمر و بر جمیع اصحاب پیامبر. این عبارت نه تنها دلیل بر اسلام آوردن بهمنیار نیست، بلکه عکس آنرا اثبات می‌کند، زیرا جمله «فکما یقال» می‌رساند که در صحت و حقانیت تقدم ابوبکر بر عمر و به جمیع صحابه، به گفته مسلمانان - سنی مذهب - استناد می‌کند، و از اعتقاد خود سخن نمی‌گوید، و گرنه درج جمله مزبور برای مسلمان سنی مذهب مورد ندارد و شیعی هم به تقدم ابوبکر قائل نیست. شادروان دهخدا در لغت‌نامه خود، به پیروی از صاحب کتاب روضات الجنات و برخی دیگر، ترجمه آن فیلسوف بزرگ را، در ذیل کلمه «ابوالحسن» که کنیه بهمنیار است آورده و نوشته است: «او در اول دین‌گیرکان داشت و سپس مسلمانی گرفت».

بدیهی است، داشتن کنیه هم، دلیلی قاطع و اقناع آور بر اسلام آوردن بهمنیار نیست. زیرا داشتن کنیه اسلامی، بدین معنی است که او فرزندی به نام حسن داشته و بدین ملاحظه به ابوالحسن مکنی شده است. به علاوه خیلی از متدینان به ادیان غیر اسلامی، به سبب معاشرت و زندگانی در جامعه مسلمانان، دارای کنیه بوده اند که در مسلمان نبودن آنان تردیدی نیست. فی المثل: ابومنصور، حسین بن طاهر، معروف به ابن زبیله که به روایت شهرزوری: «کان مجوسی الملة» از شاگردان ابن سینا بوده و در زردشتی بودنش تردیدی وجود ندارد. ابوالبرکات، هبة الله بغدادی صاحب کتاب «المعتبر» در حکمت و نیز طراح شبهه مشهور در تعدد واجب الوجود و دوگانگی مبدأ آفرینش معروف به ابن کمونه، و بالاخره شاگرد ابن رشد قرطبی به نام موسی بن میمون، که حتی به شیوه متکلمان و حکمای اسلامی، تفسیری بر تورات نوشته و در مسائل اعتقادی بنی اسرائیل تعلیقاتی به صورت نامه و مکتوب به نام «دلالة الحائرين» دارد، بی هیچ شکی یهودی می باشند.

بنابراین، تحقیق در مسائل علمی و حکمی، بر اسلوب حکمای مسلمان، به تنهایی دلیل بر مسلمان بودن دانشمند یا فیلسوفی نخواهد بود، و تغییر دیانت امری وقوعی است که خود نیازمند به ادله اثباتی بوده، و گرنه به قول علمای علم اصول، باید اصل را بر استصحاب یا ابقاء ماکان علی ماکان، گذاشت و تا دلیل رافعی در دست نباشد، به صرف سخنان پراکنده اکتفاء نکرد.

باری، از مسلمانان نیز، دانشمندی در مسائل ادیان و مذاهب دیگر، مانند ابوریحان بیرونی در کتاب «فی تحقیق ماللهند» به تتبع و ژرف نگری و مطالعه پرداخته اند، که هرگز در مسلمان بودن آنان شبهه ای نیست، و لذا به قول شاعر، باید گفت:

به جز شکر دهنی، مایه هاست خوبی را به خاتمی، نتوان زد، دم از سلیمانی

آثار و افکار بهمنیار: صاحب نزهة الارواح و روضة الافراح، به دنبال مجوسی بودن بهمنیار می نویسد: «غیر ما هرفی کلام العرب» یعنی بهمنیار در لغت عرب، مهارتی نداشت. در صحت این گفته، جای تردید باقی است. زیرا، بهمنیار همه آثار خود را به زبان تازی نوشته، به علاوه زبان علمی آن دوره، به ویژه در علوم عقلی و حکمی

عربی بوده، و تا دانش پژوهی مقدمات ادبیات عرب را کامل فرا نمی گرفت، و در بلاغت آن، دستی به سزا نداشت، به تعلم علوم دیگر نمی پرداخت، و با عنایت بدین که بهمینار کتاب «حاصل و محصول» بوعلی را که در بیست مجلد تحریر شده، و در نزد استادش می خواند، وجود این شبهه که در کلام عرب ماهر نبود، گزاف گونه بوده، سخنی در حد تحقیق نیست، به ویژه که از تطور در آثار او، چنین شکی به یقین نمی پیوندد.

مدرس تبریزی، در «ریحانة الادب» آثار بهمینار را چنین بر شمرده است:

- ۱- البهجة والسعادة، ۲- التحصيل در منطق و ریاضی و طبیعی و الهی، به طریقه حکمت مشاء، ۳- مابعدالطبیعه، که گویا قسمتی از التحصيل باشد و کتابی مستقل نیست، ۴- مراتب الوجود. شهرزوری هم کتاب: ۵- الزینة در منطق و ۶- کتاب موسیقی و رسائل بسیاری را بدو متعلق دانسته است و صاحب روضات کتب دیگری غیر از البهجة والتحصيل، از اوضیط نکرده، و در لغت نامه دهخدا نیز، ۷- کتاب مباحث یا مباحثات را از بهمینار دانسته که در واقع همان مجموعه پرسش و پاسخ های شاگرد و استاد می باشد. آقای ذبیح الله صفا، در جلد دوم تاریخ ادبیات ایران نوشته است: دیگر از آثار او رساله ای در مراتب موجودات است که پوپر Popper آن را با ترجمه آلمانی به طبع رسانید و دیگر رساله ایست به عنوان: «فی موضوع العلم، المعروف به مابعدالطبیعه» که آن نیز با ترجمه آلمانی همراه مراتب الموجودات طبع شد. دیگر کتاب: «المفارقات والنفوس» و کتاب: «فی اثبات العقول الفعالة، والدلالة علی عددها، واثبات نفوس السماویة» به اضافه منتخباتی از مراسلات او با استاد خود، این سینا می باشد. از عبارات بالا چنین حاصل است: کتاب مابعدالطبیعه بهمینار بر خلاف نوشته مدرس تبریزی، خود رساله ای مستقل بوده و جزء التحصيل نیست، و بالاخره آنچه از آثار و تصنیفات بهمینار تا کنون شناخته شده است، بده کتاب و رساله احصاء می شود، که همه آنها به لغت عرب تحریر و فراهم آمده، و فقط بنابر گفته صاحب روضات الجنات: «وله ایضاً ترجمة بالفارسیة، لذلك الكتاب اوهی لغيره» یعنی: بهمینار را ترجمه ای از کتاب التحصيل به فارسی دری است، و گویا ترجمه

مزبور از دیگری باشد. آقای عبدالمحسین حائری در شماره‌های آذر و دیماه سال ۱۳۴۴ مجله وحید، نسخه‌ای از ترجمه فارسی کتاب التحصیل، معرفی کرده، و در انتساب کتاب مزبور به بهمنیار مطالبی نوشته است، که بالاخره ترجمه مزبور را از بهمنیار نمی‌داند.

کتاب التحصیل در اسفند ماه سال ۱۳۴۹ شمسی به تصحیح آقای مرتضی مطهری چاپ و در شمار انتشارات دانشکده الهیات و معارف اسلامی، با دقتی قابل تحسین، در ۸۹۳ صفحه منتشر شده است. این کتاب برخلاف گفته صاحب‌الذریعه - مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی - و مدرس تبریزی فاقد قسمت ریاضی بوده، و در سه بخش: منطق و مابعدالطبیعه و علم‌اعیان موجودات، فراهم آمده است.

حدت نظر و نبوغ علمی بهمنیار

هوش و فطانت این فیلسوف ایرانی، چنانکه از نحوه اعتراضات او به برخی از مسائل مطروح ابوعلی پیداست، کم نظیر و گاهی اعجاب انگیز می‌نماید. دقت نظر، و تأمل و تدبیر در مباحث اندیشه‌گیر علوم عقلی و الهی، دلیلی بارز، بر استعداد خارق‌العاده، و جوهر ذاتی این فرزند برومند و پور سرفراز مرزبان زرتشتی آذربایجان است. نکته‌گیری و باریک‌بینی‌های او در مباحث حکمی و مسائل علمی، گاهی کار را بر شیخ حکمای مشاء، سخت و راه پاسخگویی را بر او بر بسته است. داستان کودکی که از آهنگری آتش خواست و آهنگر بدو گفت برای بردن آتش ظرفی با تو نمی‌بینم و آن کودک چابک دو کف دست خود را پر از خاکستر کرده و گفت آتش را به روی خاکستر بگذار، و ابوعلی ناظر این واقعه بود، به حکایت بیشتر ترجمه نویسان مربوط و منسوب به کودکی بهمنیار است، که از آن پس ابوعلی به پدر کودک مراجعه کرده و با کسب اجازه او، کودک نابغه و تیزهوش را تحت تربیت و تعلیم خود گرفت و از او فیلسوف بزرگی در حکمت مشاء به تاریخ ایران تحویل داد. بهمنیار، در مقام تعلم از استاد بزرگ خود نیز، چشم بسته و کورکورانه تقلید نمی‌کرد و مسائل علمی و فلسفی را از باب حسن ظن به استاد و به صرف «قال الاستاذ» نمی‌پذیرفت

و به همین دلیل او را با ابوعلی مناقشات و مباحثاتی است که خود کتابی مستقل بوده و در شمار آثار وی می باشد. روایت کرده اند که روزی پورسینا، در تجرد نفس ناطقه اقامه برهان می کرد و می گفت جسم مادی انسان علی الدوام دستخوش تغییر و انحلال و زیادت و نقصان است، در حالیکه نفس آدمی پیوسته بربك منوال بوده و لازمه هرامر متجددی دوام و یکسانی و عدم تبدیل و تحویل است. بهمینار ناخن مناقشه را به عقیده استاد بلند کرده و در مقام قدح و انکار آن گفت: نفس انسانی نیز همانند جسم او در معرض تغییر و تبدیل است، به جز این که تحولات و تصاریف نفس، همچون جسم مادی، در منصفه شهود و دیدار نیست. گویند فیلسوف اعظم ابوعلی در جواب به شاگرد خود، چندگاهی درنگ و تأمل کرده، پس از مدتی، به دیگر شاگردان توجه نموده گفت: البته بهمینار منتظر پاسخ نیست، زیرا سوال او از کسی بود که اکنون برجای نمانده و در واقع آن کس شبیه به من بود، و نه خود من تا ملزم به جواب او باشم. می نویسند که بهمینار پس از شنیدن این سخن خاموش ماند.

بدیهی است، پاسخ ابوعلی به شاگرد نکته سنج و وقاد خود، بوجه استدلال عقلی و حکمی، بدان گونه که در شأن فیلسوف باشد نبوده، و سکوت بهمینار نیز، نوعی از اقتناع بلاغی در شمار است و نه قبول مبرهن علمی.

برخی از فلاسفه و متکلمان بزرگ اسلامی، از بهمینار بن مرزبان، با عنوان «تلمیذ» یاد کرده اند، و تا آنجا که در ضبط این نویسنده است، کلمه تلمیذ به عنوان لقب خاص به کس دیگری جز بهمینار اطلاق نشده است.

لقب تلمیذ را میر محمد باقر استرآبادی که در زبان حکماء به سیدالمحققین، وثالث المعلمین موسوم است برای بهمینار در کتاب «قبسات» خود فراوان به کار برده است، چنانکه در «ومضه» اول از نخستین «قبس» فرماید: «وقال التلمیذ فی التحصیل» و در مبحث متقدم بالطبع، از قبس ثانی، و در غلت و معلول و معیت این دو در زمان یادهر، و در قبس هفتم و دهم، با جمله مزبور و یا «قال التلمیذ فی طبیعیات التحصیل» از بهمینار نقل قول کرده است، و به جز همین سید محقق میرداماد، در جایی ندیده ام، که حکیم یا متکلمی در مقام تحقیر بهمینار برآمده باشد. نامبرده در قبس ششم

فرماید: البته احدی از رؤساء فلاسفه و معلمان فلسفه و اتباع محصل ایشان، وجود زمان ممتد را که به هویت خود از ازل تا به ابد پیوسته می باشد و در کبد خارج و حاق اعیان و عاء وجودی که همان دهر است، قرار دارد، انکار نکرده اند، به جز مقلدانى چند که با اوهم قاصر خود در وادی تاریک تردیدها گمراه شده و از راه راست به ضلالت منحرف شده اند. سپس اضافه می کند: «وكان کلمات و الیفاظاً للتلمیذ فی التحصیل...» که سخنان بهمینار را با آوردن لفظ تلمیذ، به عنوان طعن و استهزاء و تحقیر و تخفیف، و به صورت: «کلمات و الیفاظ» به جای کلمات و الفاظ، به باد تمسخر و توهین سپرده است.

بهمینار در مبحث حسن مشترك یا بنطاسیا، دارای نظریه ای مستقل بوده، آن را به استناد به نفس خود چنین می نویسد: «وعندی انه لیس یجب ان یکون»، و در مبحث چگونگی دخول شر و بدیها، در قضاء الهی و اصناف آن در این عالم می گوید: «فعلی ما قوله» که بدین وسیله نظریه شخص خود را بیان کرده است، و پس از وی حکمای دیگر آن را پسندیده و قبول کرده اند. ملاصدرا در مبحث تشخیص از امور عامه اسفار، به نقل قول بهمینار پرداخته می نویسد: «وهكذا القول، فی حمل مذهب الیه بهمینار»، و نیز در کتاب: «شرح هداية الاثیریة» در بحث قوه و فعل به برهان بهمینار، بر محال بودن وقوع حرکت در دو مقوله: «ان یفعل وان ینفعل» استناد کرده، می گوید: «هداما ذکره بهمینار، فی التحصیل، فی نفي الحركة فی مقولة ان یفعل وان ینفعل».

اما مصحح کتاب التحصیل، در مقدمه نوشته است: «صدر المتألمین... در شرح هدایه می گوید: این برهان را - اولین بار - بهمینار اقامه کرده است» در صورتی که با توجه به عین عبارت منقول از شرح هدایه صدر المتألمین، مشاهده می شود که جمله: «اولین بار» در عبارت نیامده. به علاوه درج این جمله در ترجمه آن، گونه ای از وضع و تحریف به نظر می رسد. اضافه این که قبل از بهمینار، استادش ابوعلی در کتاب «شفا» عین همین نظریه را آورده و اوهم مسئله مزبور را به خود نسبت نمی دهد، به طوری که در فصل سوم از طبیعیات و در بیان مقولاتی که حرکت در آنها واقع است، می نویسد: «وبالجمله، لایجوز ان یکون فی طبیعة ان ینفعل، و ان یفعل حرکت علی

سبیل ما یقال الحركة فی المقولة، یعنی: به نحو اختصار در طبیعت ان ینفعل وان یفعل، حرکت به وجهی که بدان حرکت در مقوله گفته می‌شود، جائز نیست. از این عبارت، نفی حرکت در دو مقوله مزبور آشکار است که بهمنیار نیز همین قول را پذیرفته و در کتاب خود آورده است، و اختصاص نظریه مورد بحث، نه تنها به بهمنیار، که به استادش شیخ الرئیس هم، به استقصاء نام و تحقیق وافی نرسیده و نسبت اظهار و ابداع آن از جانب مصحح التحصیل، به بهمنیار، نوعی از مسامحه در انتساب، محسوب است.

صاحب روضات الجناب، به نقل از کتاب «تعدیل المیزان» تصنیف غیاث الدین منصور فرزند صدرالدین دشتکی نوشته است که بهمنیار به جز ابن سینا، شاگرد حکیم و ادیب سترک ابوالعباس لوکری صاحب کتاب «بیان الحق بضممان الصدق» بوده است. این قول نه تنها درست نیست، بلکه عکس آن صادق است. زیرا حکیم ابوالعباس به نقل از تاریخ الحکمای شهرزوری و برخی از تراجم دیگر که در ذیل ترجمه ابوالعباس نوشته است: «وکان تلمیذ البهمنیار» شاگرد فیلسوف بزرگ بهمنیار بوده است، و نه عکس آن، دکتر عبدالرحمن بدوی، در مقدمه کتاب «تعلیقات» فیلسوف اعظم ابوعلی بن سینا، می‌نویسد: این کتاب تعلیقات ابن سیناست که شاگردش بهمنیار از او املاء کرده و چنان که از نامش آشکار است، جمله‌ها و سخنانی پراکنده است که بر معظم موضوعات فلسفه مشتمل می‌باشد، و در دوران فترتی که بهمنیار ملازم او بوده، املاء گردیده است و ناگزیر تعلیقات مزبور را بهمنیار از استاد خود در اثنای مجلس علم و تدریسی که در خانه آن فیلسوف و در شب منعقد می‌شده، فراهم آورده است.

سخنانی از بهمنیار: عقل در غربت، انیس انسان است و هر که علوم عقلی را فراگیرد، در حالی که به اخلاق حکماء تخلق نیابد، حقایق علوم را در نیافته و نادان است. لذتهای عقلی، برای دردمندان شفایی است که هرگز، دردی در پی نخواهد داشت، و به منزله تندرستی است که هیچ بیماری، ملازم آن نباشد، و هر حکیمی که زیاده بسر حاجت، از مال دنیا طلب کند، علم حکمت حقیقی، در او فراهم نیامده و ذوق آنرا نیز، ندارد، و اخلاق حکیمان، بدان گونه بر متعلم حکمت ظاهر می‌شود، که

پیامی از رسول اکرم

به خط امیرالمؤمنین، به برادر سلمان پارسی و کسان او

(درباره مراعات احوال ایشان و همچنین حرمت احوال شخصیه)

دکتر جهانگیر اشیدری

پیامبر اسلام در ۱۴ سده پیش، مردم، یا بهتر گفته شود بندگان خدا را به همزیستی مسالمت آمیز دعوت می فرمودند و در هر مورد حق و حقوقی برایشان قائل بودند.

پیشینه. به ۱۵ سده پیش یعنی اواخر دوره ساسانیان برمی گردیم. در آن دوران فرمانروایانی در ایران و روم، مصر و بابل تقریباً از سرزمین ایران تا روم و مصر و سرزمین فراغتہ تسلط و حکمرانی داشتند. در شبه جزیره عربستان دست نشاندهگان ساسانی در حیره (نزدیک کوفه کنونی) و سرزمین هاماوران یا حمیر (یمن کنونی) به خدمت اشتغال داشتند و جز برخی شهرهای بین راههای بازرگانی و یا نقاطی که از چشمه و آبی برخوردار بودند بقیه نقاط شبه جزیره آبادانی چندانی نداشت. انسانها و داستانهای زیادی در باره پادشاهان هاماوران آمده که سودابه دختر فرمانروای هاماوران یکی از زنان زیبایی است که دل از کیکاوس ربود که شرح مفصلی دارد و ما را فعلاً با آن کاری نیست. اما مطلبی که در این گفتار اهمیت خاصی دارد موضوع سلمان پارسی است که منجر به صدور فرمان مورد نظر گردید. باز باید توجه داد در زمان ساسانیان، مؤبدان و روحانیون نفوذ فوق العاده در دستگاهها کسب نموده بودند که در هر کاری مداخله و

بهار در بوستان و گلستان.

این عبارت، یادآور سخن خواجه عبدالله انصاری است که گفت: «دود از آتش و گرد از باد، چنان نشان ندهد که مرید از پیر، و شاگرد از استاد»، و بعید نیست که بهمینار از خواجه عبدالله و یا برعکس، اقتباس معنی کرده باشد، زیرا این دو حکیم و عارف معاصر یکدیگر بوده اند: بهمینار در سال ۴۵۸ و خواجه انصاری در ۴۸۱ هجری در گذشته است.